

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: برتولت برشت
برگردان از: حمید محوی
ویراستار پورتال: موسوی
۰۳ اکتوبر ۲۰۱۹

اهمیت موافق بودن- ۵

نمایشنامه آموزشی بادن- بادن- ۱۹۳۰

با اعلام نافرمانی مدنی از قوانین و موازین کپی رایت برای ترجمه آثار به زبان فارسی و انتشار آزاد و رایگان در اینترنت.



نمایشنامه آموزشی، صحنه دلقکها، بادن بادن ۱۹۲۹

فرد فیشباک

سیر تحول سیاسی برتولت برشت از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۳

در نخستین نگاه، رویکرد برشت هنوز می تواند ایده آلیستی به نظر رسد : او به مذهب حمله می کند، یعنی به روبنا، به نظریاتی که حاصل جامعه بوده و نه به بنیادهای اقتصادی و اجتماعی. در واقع به هیچ عنوان چنین نیست. برشت رویکرد مارکس جوان را تکرار می کند. برای مارکس جوان، در واقع، «...انسان موجودی انتزاعی نیست که در جایی [از ناکجا آبادهای] بیرون از جهان آرمیده باشد. انسان، جهان انسان، دولت و جامعه است. این دولت، این جامعه دین را تولید می کنند، آگاهی معکوس از جهان، زیرا آنها خودشان جهانی را تشکیل می دهند که در وضعیت واژگونه است...»^۳

در نتیجه دین پدیده ای اجتماعی ست («...این دولت، این جامعه است که دین را تولید می کند...»). اگر دین بازتاب تغییر شکل یافته، موهومی ست که از تضادهای اجتماعی منشأ می گیرد، در این صورت مبارزه علیه دین [یا مذهب] برای آن که بتواند مؤثر واقع شود باید برای از بین بردن ریشه های آن بکوشد، یعنی باید تابع مبارزه اجتماعی و اقتصادی و به همین گونه تابع مبارزه انقلابی برای ایجاد تحول اجتماعی باشد. اگر انسان به شکل اساسی برای تحقق بخشیدن به خود باید خود را از ستمی که از سوی معنویت بر او تحمیل می شود رهایی بخشد، ابتداء باید خود را از ستم اجتماعی و سیاسی که ریشه این پیشداوریها را تشکیل می دهد آزاد کند. مارکس می گوید :

« نقد آسمان به این ترتیب به نقد زمین تبدیل می شود. »^۴ و علاوه بر این : « مبارزه علیه دین، به شکل غیر مستقیم به معنای مبارزه علیه جهانی ست که به عطر معنوی دین آمیخته است. »^۵ در نتیجه : نقد دین به طور مشخص و روشن به نقد اجتماعی و مبارزه انقلابی می انجامد.

برشت نیز چیز دیگری نمی گوید، حتماً اگر در نگاه نخست به نظر رسد که اندکی ساده انگارانه گویی روی پیشرفت تأکید کرده است :

«... یک میکروسکوپ قدرتمندتر

^۱ «پرواز لیندبرگ ها» : کار عرضه شده در جشنواره موسیقی بادن بادن، جولای ۱۹۲۹. انتشار در دفتر ۱ مقاله ها (۱۹۳۰). در دسمبر ۱۹۴۹، در اشتوتگارت Süddeutscher Rundfunk (نام یک رادیو که امروز دیگر وجود ندارد. بر اساس ویکیبدا در سال ۱۹۹۸ در یک رادیوی دیگر به نام Südwestrundfunk (SWR) ادغام شده است.) از برشت برای پخش «پرواز لیندبرگ ها» در خواست اجازه می کند. برشت در نامه ای به تاریخ ۳ جنوری ۱۹۵۰ به او پاسخ می گوید. به دلیل تمایلات و رفتار فاشیستی لیندبرگ، پافشاری می کند که متن با یک مقدمه و تغییر تیتز نمایشنامه تصحیح شود، و به این ترتیب « پرواز لیندبرگ ها» به « پرواز بر فراز اقیانوس» تغییر می کند. علاوه بر این در خود متن نام لیندبرگ حذف شده و بجای «خلبانها» یا «هوانوردان» جایگزین می شود. تجدید چاپ مقاله ها در Suhrkamp (۱۹۵۹) هر دو نسخه از اثر را منتشر می کند. ترجمه فرانسه Le vol au-dessus de l'Océan, L'Arche, Paris 1968, Théâtre complet XI «اهمیت موافق بودن» : کار عرضه شده در بادن بادن، ۲۸ جولای ۱۹۲۹. «آنکه گفت آری - آنکه گفت نه» ۲۳ جون ۱۹۳۰ (دو نسخه متفاوت).

تبصره مترجم : البته نمایشنامه های آموزشی به این سه نمایشنامه خلاصه نمی شود، استثناء و قاعده، تصمیم، هواراس ها و کوریاسها نیز به مجموعه نمایشنامه های آموزشی تعلق دارند. ولی موضوع بررسی نویسنده محدود است به برشت بین سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۳.

^۲ Fred Fischbach. « Les premières pièces didactiques ». In L'évolution politique de Brecht de 1913 à 1933. Publication de l'Université de Lille III, 1976. pp.83-87

^۳ Karl Marx : « Introduction à la critique de la philosophie du droit de Hegel » (1843-1844), in : Karl Marx - Friedrich Engels : « Sur la religion », éd. Sociales, Paris 1960, p. 41 .

کارل مارکس : مقدمه ای بر نقد فلسفه حقوق هگل (۱۸۴۳-۱۸۴۴) در کتاب کارل مارکس و فردریش انگلس : « درباره دین» انتشارات سوسیال، پاریس ۱۹۶۰، ص ۴۱.

تبصره مترجم : نقل قول نویسنده را در اینجا تکمیل می کنم : «دین (یا مذهب) نظریه عمومی این جهان است، مجموعه دایره المعارف، منطق آن به شکل مردمی، نقطه قابل احترام معنویت گرانی، تمایلات شورانگیز آن، مجازات اخلاقی، تسکین دهندگی و عدالت همه شمول. دین تحقق فانتسماتیک موجود آدمی ست، زیرا موجود آدمی حقیقت عینی ندارد. مبارزه علیه دین به شکل غیر مستقیم مبارزه علیه این جهانی ست که به عطر معنوی دین آمیخته است.» (ص ۴۱ و ۴۲)

^۴ Karl Marx- Friedrich Engels : « Sur la religion », éd. Sociales, Paris 1960, p. 42

^۵ Ibid. P. 42

برای او مرگبار خواهد بود.

افزایش مهارت فنی دستگاه ها

او را از آسمان بیرون خواهد انداخت»⁶

ولی در هیچ کجا ادعا نکرده است که پیشرفت به تنهایی از عهده حذف خدا بر خواهد آمد. به عکس، برشت خیلی به نقد

مارکسیستی نزدیک می شود وقتی از زبان هوانوردان در پرواز بر فراز اقیانوس می گوید :

«خدا در شن زار و طوفان حضور داشت

و در شهرها از نظم ناهماهنگ زاده می شد

تشکل انسانها در طبقات، زیرا بشریت به دو بخش تقسیم می شود :

استثمار و ناآگاهی، ولی انقلاب این نظم ناهماهنگ را از بین خواهد برد.»⁷

[یعنی انقلاب نظمی را از میان برخواهد داشت که در آن خدا به وجود آمده.]

دین یک پدیده اجتماعی ست و برای حذف آن باید جامعه طبقاتی را حذف کنیم. دین در جایگاه روبنا هم زمان با حذف

جامعه طبقاتی از بین خواهد رفت. و برشت به طور مشخص روی حرکت مشترک کارگران و پیشرفت تأکید می کند که

این حرکت مشترک و هم زمان است که دین را از بین خواهد برد :

«حتا در شهرهای مدرن

هنوز بی نظمی وجود دارد

ناآگاهی بی نظمی می آفریند و به خدا شباهت دارد.

ولی ماشین ها و کارگران

علیه بی نظمی مبارزه می کنند»⁸

بر این اساس برشت مانند مارکس بر این باور است که «نقد دین شرط اولیه هر نقدی ست.»⁹ مارکس در ادامه جمله

بالا اضافه می کند که «نقد دین توهمات انسان را از بین می برد و به او اجازه می دهد که ببیند و واقعیت را متحول

کند و مانند انسانی مبرا از توهم به دوران عقلانیت دست یابد.»¹⁰ در نتیجه نقد دین نزد برشت مانند مارکس بزرگداشت

رفتار عقلانی ست. موضوع حذف ناآگاهی ست، که ناآگاهی علمی و ناآگاهی از مناسبات اجتماعی ست. موضع حذف

بی نظمی ست که منشأ آن در جامعه طبقاتی بوده که متعاقباً به رویش خدایان انجامیده است.

تغییر جهان – تغییر انسان

اکنون برشت می داند که برای تغییر زندگی ابتداء باید جهان را تغییر داد. پس از نقد آسمان، نقد زمین، پس از نقد دین،

نقد جامعه.

⁶ Bertolt Brecht : « Le vol au-dessus de l'océan », L'Arche, Paris 1968, Théâtre complet XI, p. 230

برتولت برشت : « پرواز بر فراز اقیانوس ». ترجمه حمید محوی، ص ۱۶

⁷ Ibid. P 230

برتولت برشت : « پرواز بر فراز اقیانوس ». ترجمه حمید محوی، ص ۱۵

⁸ Ibid. P 230

برتولت برشت : « پرواز بر فراز اقیانوس ». ترجمه حمید محوی، ص ۱۶

⁹ Karl Marx- Friedrich Engels : « Sur la religion », éd. Sociales, Paris 1960, p. 42

¹⁰ Ibid. P 42

در پاسخ به این پرسش که آیا انسان یار انسان هست یا نیست، برشت سه بررسی انجام می دهد که نشان می دهد که چنین امری ممکن نیست و اشتباه است.^{۱۱} در جامعه ای که بر مبنای مبارزه انسان علیه انسان بنیانگذاری شده، انسان یار انسان نیست. پیشرفت به تنهایی مشکل را حل نمی کند «...با وجود این نان ارزانتر نشد...»^{۱۲}. برشت به این پرسش با دیالکتیک منقبض بین خشونت و مددکاری پاسخ می گوید :

«تا وقتی که خشونت حاکم است، کمک می تواند مردود باشد.

وقتی خشونتی وجود نداشته باشد، دیگر نیازی به کمک رسانی نیست.

پس، به جای درخواست کمک، خشونت را از بین ببرید.

کمک و خشونت یک کلیت در هم تنیده شده است،

این آن چیزی است که باید تحول یابد.»^{۱۳}.

نه اصلاح طلبی بلکه انقلاب. فقط اهل انقلاب هستند که می توانند به انسان یاری رسانند. چنین ضرورتی برای تحول جهان نمی تواند کار افراد منزوی و منفرد باشد، و به حرکت جمعی نیازمند خواهد بود.

در نتیجه، پرسش پیوستن فرد به جمع مطرح می شود :

«با دگرگون کردن جهان، خودتان را دگرگون کنید!

رها کردن خودتان را بیاموزید!»^{۱۴}

گروه سرایندهگان می گوید. برای پیوستن به جمع، انسانها باید به عنوان فرد از بین بروند [موضع فردی و فردگرایانه خودشان را ترک کنند]. انسانها باید «به کوچکترین بُعد وجود خودشان بپیوندند»، و به این ترتیب نشان دهند که اسیر هیچ چیزی نیستند، نه اسیر پرواز و افتخاراتش، و نه اسیر نام خودشان، و نه اسیر آنانی که انتظارشان را می کشند و نه حتا اسیر زندگی خودشان هستند. برنارد دورت می گوید : «ورود به چنین عرصه ای از عقلانیت و تاریخ به چنین بهائی امکان پذیر می شود.»^{۱۵}

البته می دانیم که از دیدگاه مارکسیسم انسان چیزی خارج از جامعه نیست. وجود انسان یک وجود اجتماعی است. گالی گی (شخصیت نمایشنامه «آدم آدم است») به این موضوع پی برده بود : «انسان، چیزی نیست، باید یک نفر او را فراخواند»، حالا روشنتر بیان شده است :

«با فراخواندنش، او را می آفرینیم.

کسی که او را متحول می کند به او هستی می بخشد.

کسی که به او نیازمند است او را می شناسد.

کسی که از او استفاده می کند او را بزرگ می کند.»^{۱۶}

^{۱۱} از این بررسی ها ما آخرین را در نظر می گیریم (در اهمیت موافق بودن) : دو دلک دور دلک غول آسا (آقای شمیت) جمع شده اند و به بهانه تسلیکن دردهای او، اعضای بدنش را قطع می کنند. در اینجا ما یک نماد می بینیم : دلک غول آسا، طبقه کارگر، نباید از هیچکس به جز خودش انتظار کمک داشته باشد. آنانی که ادای کمک کردن به او را در می آورند کاری به جز تضعیف او انجام نمی دهند. در اینجا است که برای نخستین بار برشت به اصلاح طلبان حمله می کند.

^{۱۲} Bertolt Brecht : « L'importance d'être d'accord », L'Arche, Paris 1961, Théâtre complet IX, p. 202

برتولت برشت : «اهمیت موافق بودن». ترجمه حمید محوی. ص ۸

^{۱۳} Ibid. p. 208

همانجا. ترجمه فارسی. ص ۱۷

^{۱۴} Ibid. p. 2019

همانجا. ترجمه فارسی. ص ۳۴

^{۱۵} Bernard Dort : « Lecture de Brecht », éd. Du seuil ; 2^e éd., Paris 1960, p. 81

^{۱۶} Bertolt Brecht : « L'importance d'être d'accord », L'Arche, Paris 1961, Théâtre complet IX, p. 2016

ولی برشت جایگاه جمع را تا حد مطلق ارتقا می دهد تا جائی که فرد باید کاملاً از خود بگذرد (مکانیسم ها، در اهمیت موافق بودن، می گویند « ما هیچکس نیستیم »^{۱۷}). بنابر این اگر فرد خود را فقط در جمع می تواند تحقق ببخشد، از دیدگاه دیالکتیکی فرد نیز به سهم خود در جمع تأثر می گذارد و شکوفائی خود را در جامعه تحول یافته می یابد^{۱۸}. مشکل برشت در اینجا این است که روشنفکر بورژواست. دوست او، رمان نویس، فوشتوانگر درباره او می نویسد: «شخصیت خودش او را آزار می داد. می خواست از آن فاصله بگیرد... همیشه بخشی از او از دیگران پیشی می گرفت. از این خصلت بود که می خواست خارج شود...»^{۱۹}. در واکنش به فرد گرایی نخستین سالهایش، از این پس برشت بر آن است تا جای خود را در بطن جامعه برادرانه بیابد، و حاضر است در این راه فروپاشی «جهان قدیم» را اعلام کند و همه چیزش را، خودش، اثرش و استعداد نویسندگی اش را فدا کند. خلبان همان قهرمان بورژوا و فردگرایی ست که از جامعه استفاده می کند، جامعه را به خدمت اهداف خود می گیرد و به همین علت دیگر جائی در جامعه نخواهد داشت.

تأملاتی درباره مرگ

چنین تأملاتی قابل درک نخواهد بود مگر از راه دیالکتیک تحول [دیالکتیک شدن]. چنین امری یادآور «مرگ و شدن» نزد گوته است که متعاقباً نیچه آن را بازخوانی می کند: به این معنا که: زندگی پیشرفت نمی کند مگر از طریق مرگ، یعنی نفی آنچه هست. در وابسته ماندن به آنچه هست، نفی زندگی ست. در توافق بودن با مرگ، به عکس، «ورود به رودخانه»، و هم بسته شدن با شدن است.

همین دیالکتیک باید برای جهان انسانها و تاریخ به کار بسته شود: گروه سرایندهگان می گوید:

«وقتی جهان را تکمیل می کنید،

این جهان تکمیل شده را تکمیل کنید.

آن را رها کنید!»^{۲۰}

مضمون خلع مالکیت:

[در «اهمیت موافق بودن»] رها کردن آنچه به دست آمده برای عبور از آن،

به ازای به دست آوردن چیزی والاتر ضروری معرفی می شود.

آنچه ما می توانیم در سه نمایشنامه آموزشی اولیه به عنوان وجه مشخصه بیابیم ستایش فزاینده عقلانیت است^{۲۱}.

ترجمه فارسی. ص ۲۹

¹⁷ Ibid. p. 213

ترجمه فارسی. ص ۲۴

¹⁸ Cf. note texte pp.58-62. Voir « L'idéologie allemande », en particulier les « Thèses sur Feuerbach ».

¹⁹ Feuchtwanger, Lion: « Ergolg », cité par J. Willett, « Das Theater Bertolt Brecht. Eine Betrachtung » Rowohlt 1964, p. 176

²⁰ Bertolt Brecht: « L'importance d'être d'accord », l'Arche, paris 1961, Théâtre complet IX, p. 219

ترجمه فارسی. ص ۳۳

²¹ در کنار مارکس و انگلس، بی گمان می توانیم به نفوذ نظریات هگل در برتولت برشت توجه نشان دهیم. ولی برشت که با کمال میل از کتابهایی که خوانده حرف می زند، پیش از سال ۱۹۳۳ از هگل حرف نمی زند، در حالی که بعداً خیلی از هگل حرف می زند. به همین علت تا جایی که ما می دانیم مشکل بنوانیم بدرستی تشخیص دهیم که در این دوران برشت کدام یک از نوشته های هگل را مطالعه کرده است.

با وجود این ما مطمئن هستیم که برشت پیش از سال ۱۹۳۳ با هگل آشنائی داشته است، حتا به شکل دست دوم، یعنی از طریق مارکس، برای مثال «مقدمه ای بر نقد فلسفه حقوق هگل» در سال ۱۹۲۷ منتشر شده بود... یادداشتهای متعددی از او بر جا مانده که نشان می دهد که او «مقدمه ای بر فلسفه حقوق هگل» را خوانده است. این آن چیزی ست که او نوشته است:

به این ترتیب در « آن که گفت آری – آن که گفت نه»، دو نمایشنامه ضد یکدیگر نیستند بلکه یک دیگر را تکمیل می کنند: فرزند در دومین بخش وقتی مرگ یگانه راه حل عقلانی برای نجات شهر از مصیبت بیماری همه گیر به نظر می رسد به مرگ می گوید آری. از روی عقلانیت، او حاضر است جان خود را برای سعادت عمومی [نجات از بیماری همه گیر] فدا کند. ولی وقتی در پذیرش مرگ تحمیلی کمترین عقلانیت سلیمی نمی بیند می گوید نه. و این نه، تنها به این معنای نفی تبعیت از قانون نیست بلکه نفی خود قانون نیز هست که به ازای آن فوراً پیشنهاد می کند قانون دیگری را جاگزین کنند: «بازاندیشی در هر وضعیت جدید»²². در اینجا پا فشاری روی نظم نوینی صورت می گیرد که بر عقلانیت اتکاء دارد. هر آداب و رسومی باید به محک آزمون عقلانیت درآید. آداب و رسوم جدید عبارت است از به آزمون در آوردن هر چیزی با محک عقلانیت. در هر موردی باید اصلی را که به شکل رایج پذیرفته شده است افشاء و نظم مرگبار را در هم بشکنیم.

در مورد این رفتار یا بینش جدید، نمایشنامه آموزشی «استثناء و قاعده» نخستین نمونه عینی را عرضه می کند.

«...بورژوازی دیالکتیک خاصی را به وجود می آورد که حاکی از نگرشی به پدیده هاست که تضادها را آشکار می کند و روی تحول و تکامل تأکید دارد. هگل این دیالکتیک، این فلسفه انقلاب را به شکل با شکوهی وقتی مطرح می کند که بورژوازی انقلاب خود را تحقق بخشیده و از هم اکنون در پی حذف تضاد منافع، متوقف نمودن تحول است و در عین حال باید انقلاب خود را تکمیل کند... بورژوازی که برای تحقق انقلاب خود به طبقه دیگری نیازمند است، به دلیل شرایط خود از حرکت باز می ایستد، و قادر به درک دیالکتیک نیست. پرولتاریا برای چنین کاری در وضعیت مناسبتری ست. بورژوازی با درک تاریخ، تاریخ تحول را می نویسد. ولی در حالی که این تاریخ را می نویسد، وضعیت او مانع تأیید اصولی می شود که در گذشته به فعال بودنشان پی برده بود و اکنون و در آینده نیز فعال خواهند بود. تاریخی وجود داشت، حالا دیگر وجود ندارد. ولی یکی دیگر آن را می نویسد...» (SzPuG I, pp. 248-250).

ولی از این یادداشتها چنین بر می آید که برشت واقعاً دیالکتیک هگل را هنوز درک نکرده است: او می نویسد: «کار بست دیالکتیک در چارچوب نظام اجتماعی ما فوراً به تشکل انجمنها، سازمانهای انقلابی می انجامد...» (SzPuG I, p.243). ولی چنین تعبیری پیشا دیالکتیک و به تفکر مکانیستی هگل تعلق دارد. موضوع این نیست که دیالکتیک در چارچوب نظام اجتماعی به کار بسته شود، دیالکتیک در درون همه نظامهای اجتماعی وجود دارد. نفوذ هگل در تفکر مارکس مدتها ناشناخته باقی مانده بود. بی گمان به مدتی نیازمندیم که نفوذ اندیشه هگل در برشت را مورد بررسی قرار دهیم. مطمئناً گستره وسیعی برای بررسی باقی مانده است.

²² Bertolt Brecht: «Celui qui dit oui – Celui qui dit non», L'Arche, Paris 1959, Théâtre complet VIII, p. 230.